

منحنی خلاقیت

چگونه ایده‌ی درست را در زمان درست پرورش دهیم

الن گنت

ترجمه‌ی هما قناد



نشر میلکان

مقدمه. ۹

بخش اول: واژگونی افسانه‌ی خلاقیت. ۱۱

فصل اول: ساختن یک رؤیا. ۱۳

فصل دوم: پی بردن به دروغ. ۲۰

فصل سوم: مبدأ افسانه. ۲۹

فصل چهارم: استعداد چیست؟ ۴۵

فصل پنجم: نابغه کیست؟ ۶۴

فصل ششم: منحنی خلاقیت. ۷۷

بخش دوم: چهار قانون منحنی خلاقیت. ۱۰۵

فصل هفتم: قانون اول؛ جمع کردن اطلاعات. ۱۰۷

فصل هشتم: قانون دوم؛ تقلید. ۱۳۸

فصل نهم: قانون سوم؛ هم‌نشینیان خلاق. ۱۶۰

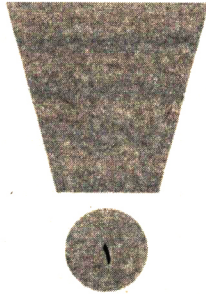
فصل دهم: قانون چهارم؛ تکرار. ۱۹۰

حرف آخر. ۲۱۸

یادداشتی در مورد منابع و روش‌ها. ۲۲۷

منابع. ۲۲۹

پی‌نوشت‌ها. ۲۳۸



ساختن یک رؤیا

نوامبر ۱۹۶۳ بود.

پل مک‌کارتنی در حالی از خواب بیدار شد که فکرش شدیداً مشغول ملودی‌ای بود که در رؤیا شنیده بود. ستاره‌ی ۲۱ ساله‌ی موسیقی پاپ تلوتلوخوران به سمت پیانوی کوچکی رفت که در گوشه‌ی اتاقش در طبقه‌ی بالای آپارتمانی در خیابان ویچپول پنجاه و هفتم در مرکز لندن قرار داشت.

آن ملودی چه بود؟

پشت پیانو نشست و سعی کرد نت‌هایی را که در خواب شنیده بود بنوازد. به نظرش خیلی آشنا می‌آمد.

بالاخره ملودی را ساخت: سل، فادیز مینور، سی، می مینور و می. بارها و بارها آن را نواخت. عاشق صدای آن بود، ولی اطمینان داشت ملودی باید مال ترانه‌ای باشد که قبلاً شنیده ولی فراموشش کرده است. مثل بسیاری از موسیقی‌دان‌ها، نگران بود مبادا ملودی را از ترانه‌ی دیگری کش رفته باشد. با خودش فکر کرد زیادی آشناست. قبلاً کجا شنیدمش؟

ملودی‌ای که مک‌کارتنی در رؤیای خود شنید در نهایت به ترانه‌ی «دیروز»^۲ تبدیل شد که در طول تاریخ موسیقی، با ۳ هزار نسخه‌ی مختلف، بیشتر از هر ترانه‌ی دیگری ضبط شده است. این ترانه بیش از ۷ میلیون بار در تلویزیون و رادیوی امریکا پخش شده و چهارمین ترانه‌ی پول‌ساز دنیاست.

خود مک‌کارتنی یک بار در مورد ترانه‌ی معروفش گفت: «احتمالاً این ترانه موفقیت بزرگ قرن محسوب می‌شود.» قطعاً ترانه‌ی دیروز از بزرگ‌ترین موفقیت‌های

قرن بیستم و ظاهراً حاصل یک خواب بوده است. او به مصاحبه‌کننده‌ی آثار گروه بیتلز گفت آن تجربه بر دیدگاه او درباره‌ی خلاقیت اثر عمیقی داشته است: «فوق‌العاده‌ست که توی خواب به ذهنم رسید. برای همین که من ادعا نمی‌کنم چیزی می‌دونم؛ فکر می‌کنم موسیقی خیلی اسرارآمیزه.»

تجلیِ ملودی وار پل مک‌کارتنی برای پژوهشگرانِ خلاقیت، نمونه‌ای کلاسیک از ظهورِ برنامه‌ریزی‌نشده‌ی خلاقیت در هنرمند است، بروز ناگهانیِ نبوغ: «لحظه‌ی الهام‌بخش» به‌وجود آمدن ایده در خودآگاه فرد. طبیعتِ غیرمنتظره‌ی این الهام‌های ظاهراً بدون منبع است که به آن‌ها ماهیتی ماوراءالطبیعی می‌دهد. هرکس زیر دوش یا هنگام دیدن یا قدم‌زدن ایده‌ی معرکه‌ای به ذهنش رسیده، چنین لحظاتی را تجربه کرده است.

چه چی. کی. رولینگ و ایده‌ی نوشتنِ هری پاتر^۳ در قطاری به سمت لندن باشد، چه موتزارت که بدون هیچ تلاشی آهنگ می‌ساخت، این حکایت‌ها به بخش عمده‌ی آنچه من «نظریه‌ی الهام خلاقیت» می‌نامم تبدیل شده‌اند. این نظریه می‌گوید موفقیت خلاقانه در نتیجه‌ی فرایندِ درونی اسرارآمیزی به وجود می‌آید که جرقه‌های نبوغ به آن قوت می‌بخشند. در واقع فرهنگ ما این طرز فکر را پذیرفته که شخصی خودساخته که با استعداد ذاتی درستی به دنیا آمده باشد، می‌تواند تنها با الهام‌گرفتن به موفقیت دست یابد.

این دیدگاه تنها به هنرهای سنتی همچون موسیقی و ادبیات محدود نمی‌شود. استیو جابز، نمونه‌ی اولیه‌ی نوابغ عصرِ دیجیتال، در نقل‌قولی توضیح داده که خلاقیت فرایندی درونی است: «وقتی از افراد خلاق می‌پرسین چطور کاری رو انجام داده‌ان، یه کم احساس گناه می‌کنن، چون اون‌ها کاری انجام نداده‌ان، فقط چیزی رو دیده‌ان.»

فرضیه‌ی الهام خلاقیت به طرز فکر بیشترِ مردم در مورد عظمتِ خلاقانه می‌پردازد. اما این لحظه‌های ناگهانی الهام‌بخش چرا اتفاق می‌افتند؟ آیا تنها توجیه آن بهره‌ی هوشی است؟ اگر زمان و محل رخ‌دادن این لحظاتِ خلاقانه را بررسی کنیم، آیا نظریه‌ی الهام را رد می‌کند یا آن را به اثبات می‌رساند؟

نام ترانه را بگو

صبح روزی که ملودی آهنگِ دیروز به ذهن مک‌کارتنی خطور کرد، روزی رخوت‌انگیز و معمولی بود. طبق روال همیشه حدود ظهر از خواب بیدار شد. او و نامزدش جین غالباً تا دیروقت در رستوران‌ها و کلاب‌های لندن می‌ماندند.

مک‌کارتنی نگران این بود که چرا ملودی‌ای که از خواب بیدارش کرده بود این قدر واضح و دقیق است. به نظر زیادی تمام شده و کامل می‌آید. فکر کرد شاید ناخواسته سرقت ادبی انجام داده است. آیا ممکن بود یکی از آهنگ‌های کلاسیکی باشد که پدرش اغلب می‌نواخت؟ پلکان بهشت^۴؟ شیکاگو^۵؟ لالایی برگ‌ها^۶؟

گروه بیتلز در ساختن آثار خود بسیار دقیق بود. یک بار لنون برای خبرنگاری توضیح داد که هنگام ساختن اولین آهنگ درجه‌یکشان، لطفاً من را راضی کن^۷، چقدر حساب شده عمل کرده‌اند: «ما سعی کردیم تاجایی که ممکنه اون رو ساده بسازیم... هدفمون این بود که اون رو مستقیم وارد فهرستِ پرفروش‌های هفته کنیم. تلاش من این بود که آهنگی در حد روی رابینسون بسازم.»

دیروز برای مک‌کارتنی یک مورد استثنایی آشکار محسوب می‌شد که در آهنگ‌سازی قاعده و اسلوب خودش را داشت. مک‌کارتنی بعدها گفت ترانه‌ی دیروز شبیه به یک «ملودی جاز» بود. «پدرم ترانه‌های جاز زیادی رو بلد بود. با خودم فکر کردم شاید یکی از همون آهنگ‌های قدیمیه که داره یادم می‌آد.»

مک‌کارتنی رفت پیش دوستانش و از آن‌ها پرسید آهنگ را می‌شناسند یا نه. اول از رفیق آهنگ‌سازش جان لنون پرسید. لنون گفت قبلاً آن را نشنیده است. مک‌کارتنی که هنوز مشکوک بود، رفت سراغ دوستش لایونل بارت که آهنگ‌های موفقِ زیادی ساخته بود. وقتی ملودی را برای او زمزمه کرد، بارت چیزی یادش نیامد. به نظر می‌رسید ترانه تازه باشد.

مک‌کارتنی که هنوز هم قانع نشده بود، ادامه داد. سعی کرد فرد مسن‌تر و باتجربه‌تری را پیدا کند؛ کسی که بتواند وجدان او را آسوده کند.

چند روز بعد، مک‌کارتنی به ملاقات آلما کوگان^۸، خواننده‌ی بریتانیایی، رفت که به خاطر ترانه‌ای به نام مرد جذاب^۹ و شانزده ترانه‌ی دیگر معروف بود. تنها کسی که ممکن بود ترانه را به خاطر بیاورد او بود.

مک‌کارتنی پشت پیانو نشست و ملودی را برای کوگان و خواهرش نواخت. وقتی کارش تمام شد، کوگان گفت: «خیلی قشنگه.»